

مطالعات قرآنی در غرب

انگیزه‌ها، ویژگی‌ها
و بازتاب آن در کشور
در گفت و گو با
دکتر مهرداد عباسی
استادیار دانشگاه
آزاد اسلامی
واحد علوم و تحقیقات
تهران

مطالعات قرآنی یکی از پویاترین و بانشاطترین حوزه‌های مطالعات محافل علمی غرب است

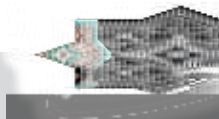
اجازه دهید پیش از ارزیابی این آثار و اظهار نظر درباره آن‌ها توضیحاتی در این باره عرض کنم.

بی‌شک آنچه امروزه از آن با تعبیر «مطالعات قرآنی در غرب» یاد می‌شود زاینده تحولات تاریخی و متأثر از رخدادهای گوناگون فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. درست همان‌طور که نویسندگان مسلمان به کتاب‌های مقدس ادیان دیگر به ویژه یهودیت و مسیحیت توجه کرده‌اند، محققان غیرمسلمان به‌ویژه عالمان یهودی و مسیحی نیز به قرآن گرایش داشته‌اند.

نخستین تلاش‌های آنان در این زمینه به نخستین سده‌های اسلامی و سده‌های هشتم و نهم میلادی بازمی‌گردد. به مدت چند قرن، عمده آثار مسیحیان

مطالعات اسلامی در دهه‌های پایانی قرن بیستم در غرب، چهره و رنگ دیگری به خود گرفت. با جدی شدن حضور کشورهای اسلامی در عرصه مسائل جهانی و لزوم شناخت دقیق و درونی این فرهنگ‌ها، رویکردهای یکسونگرانه پیشین مورد نقد قرار گرفت و سعی شد درک همدلانه، دقیق و مستندتری از عقاید اسلامی حاصل شود. حضور محققان مسلمان در اروپا و نزدیک تر شدن فرهنگ‌ها و گسترش رسانه‌های بین‌المللی، به تعاملات هرچه بیشتر کمک شایانی کرد و امکان انجام بسیاری از کارهای مشترک را فراهم آورد. ماهنامه قرآنی ترنم وحی به منظور گسترش آشنایی محققان با جدیدترین پژوهش‌های قرآنی و فراهم آوردن مبنایی برای رواج مطالعات و تحقیقات قرآنی، در این شماره با دکتر مهرداد عباسی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، مؤلف و ویراستار دانشنامه جهان اسلام و محقق و مترجم حوزه مطالعات اسلامی گفتگویی انجام داده است که توجه خوانندگان ارجمند را به آن جلب می‌کنیم:

با قرآن، تاریخی بس دراز دارد و فراز و فرودهای فراوانی را پشت سر گذاشته است. در بررسی آثار تألیف‌شده درباره قرآن در غرب، همچون هر پدیده دیگر، باید علل و زمینه‌های پیدایی آن را با توجه به سیر تاریخی و بستر شکل‌گیری آن کاوید؛ بنابراین



* مرتضی موسویان

در صورت امکان تصویری کلی
از آنچه در غرب با عنوان «مطالعات
قرآنی» جریان دارد برای ما ترسیم
کنید.

مواجهه غریبان و غیرمسلمانان

که در گذشته دور و به اصطلاح در سده‌های میانه، ادبیات حاکم بر روابط ادیان گفتمان غالب جدل و ردیه‌نویسی و دفاعیه‌نگاری بود و در سوی دیگر نیز عالمان مسلمان عمدتاً در مواجهه با دیگر ادیان به همین روش عمل می‌کردند. اما در غرب، پس از دوره روشن‌گری و از میان رفتن حاکمیت کلیسا و غلبه یافتن گفتمان علم و تحقیق و پدید آمدن فلسفه‌های جدید، مطالعات ادیان نیز دست‌خوش تغییر و تحولات اساسی شد.

مسئله آنچه گفته شد به این معنا نیست که در یک‌صد و پنجاه سال اخیر انگیزه‌های جدلی و برآمده از تعصبات دینی و آمیخته با اهداف سیاسی به کلی در غرب از میان رفتند و هدف همه کسانی که درباره قرآن چیزی نوشته‌اند و کاری کرده‌اند حقیقت‌جویی محض و کشف و جستجوی علمی بوده است. نباید فراموش کرد که سده نوزدهم و نیمه اول سده بیستم میلادی دوره اوج‌گیری فعالیت‌های استعماری و تبشیری غربیان در مناطق مختلف جهان اسلام است و در همین دوره بود که رساله‌های جدلی کشیشان و مبشرانی چون «هنری مارتین» در ایران و شبه‌قاره در رد و نفی اسلام و قرآن منتشر شدند.

عالمان مسلمان نیز البته پاسخ‌های مفصلی به این نوشته‌ها دادند و طبیعتاً رویکرد آنان نیز مشابه هم‌قطاران مسیحی‌شان بود. حتی امروزه نیز در گوشه‌ای از مغرب‌زمین و در بخشی از اروپا و آمریکا ممکن است افراد یا گروه‌هایی پیدا شوند که به روش‌های قرون وسطایی با اسلام و قرآن مواجه شوند. اما مهم این است که در تاریخ‌نگاری‌های خود محققان غربی در بررسی سیر مطالعات قرآنی در غرب افراد و آثار این‌چنینی هرگز جایگاهی ندارند و نامی از آنان برده نمی‌شود.

در نوشته‌های فارسی و عربی که به بررسی اهداف و انگیزه‌های غربیان در قرآن‌شناسی می‌پردازند معمولاً به

پژوهشی سر برآورد و همگام با قواعد حاکم بر مطالعه علمی و پژوهش آکادمیک در دنیای مدرن به مطالعه اسلام و قرآن پرداخت؛ بنابراین آنچه در نوشته‌های تحقیقی با عنوان «مطالعات قرآنی در غرب» از آن یاد می‌کنند به طور خاص از اینجا آغاز می‌شود؛ چراکه پیش از این دوره، مواجهه غرب مسیحی با قرآن عمدتاً در قالب ادبیات جدلی و هم‌نوا با اهداف کلیسا بود. مطالعات قرآنی در غرب، به معنایی که مراد من است، با آثار کسانی چون «آبراهام گایگر» و «تئودور نلدکه» که هر دو آلمانی بودند پی‌ریزی شد.

اصولاً به نظر می‌رسد که تصور عمومی و حتی تصور بسیاری فعالان علمی و دانشگاهی ما این است که در هر پژوهش قرآنی منابع فارسی و عربی مسلمانان کافی‌اند و به مطالعه دیگر منابع نیازی نیست. بر اساس این تلقی عمومی، چنانچه نیازی به مطالعه آثار غیرمسلمانان و غربیان باشد، صرفاً از سر اجبار و برای دفع و رفع شبهات مطرح‌شده در آن‌هاست و فایده احتمالی ترجمه این آثار آن است که نقدی مفصل بر آن‌ها صورت بگیرد تا از این طریق غرض‌ورزی غیرمسلمانان و کم‌دانشی و بی‌اطلاعی نویسندگان غربی درباره قرآن بار دیگر هویدا شود

چه انگیزه‌ها و اهداف مهمی را می‌توان برای محققان حوزه مطالعات قرآنی در غرب برشمرد؟

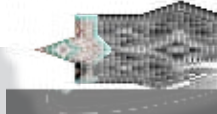
اجازه دهید قبل از پاسخ به این پرسش یادآوری کنم که نباید وارد مغالطه «خلط بین انگیزه و انگیزه» شویم؛ ببینید، اگر چه ممکن است پرسش درباره انگیزه و هدف در کارهای پژوهشی پرسش‌گر در فهم آن کار کمک کند، اما گاه اعتبار و عدم اعتبار یا صحت و سقم روش یا نتایج آن پژوهش را می‌توان مستقل از انگیزه‌ها و اهداف پژوهش‌گر بررسی کرد. به عبارتی دیگر، گاه ممکن است حتی دشمن ما با هر انگیزه و هدفی که خوشایند ما نیست کاری «علمی» انجام دهد، که روش‌ها و نتایج آن برای ما مفید باشد. با این حال، تأکید می‌کنم که از حدود یک‌صد و پنجاه سال اخیر به این سو انگیزه‌های اسلام‌شناسی در غرب از دغدغه‌های کلیسایی و جدل دینی فاصله گرفته و انگیزه‌های آکادمیک و علمی جایگزین آن شده است. در ضمن باید به این نکته توجه داشت

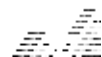
درباره قرآن ریشه در مسائل جدلی داشت و در قالب ردیه‌نویسی‌های تند علیه پیامبر اسلام و انکار و حیانت قرآن صورت می‌گرفت. در قرون وسطا این کار بسیار رواج داشت که غیرمسلمانان می‌خواستند جایگاه قرآن را به مثابه وحی الهی بی‌اعتبار کنند؛ اما در قرن پانزدهم میلادی، امپراتوری عثمانی (نماینده تمدن اسلامی) بر امپراتوری روم شرقی (نماینده تمدن مسیحی) در میدان جنگ و نبرد نظامی پیروز شد و این رخداد تأثیر مهمی بر نحوه نگاه غربیان به قرآن گذاشت. به این معنا که از آن پس اروپاییان قرآن را به عنوان کتاب مقدس امپراتوری عثمانی که تمدن غالب بود می‌دیدند و مطالعه قرآن را از این زاویه آغاز کردند.

قرون شانزدهم تا هجدهم میلادی را می‌توان سده‌های آغازین و دوره اولیه شکل‌گیری اسلام‌شناسی در غرب دانست. در این سده‌ها قرآن به زبان‌های عمده اروپایی ترجمه شد. اگرچه ترجمه قرآن به زبان‌های اروپایی محملی برای شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تر اسلام ایجاد کرد، شناخت‌های این دوره نیز بیشتر در خدمت اهداف جدلی و ردیه‌نگارانه قرار گرفتند. در این چند قرن همچنین دانشکده‌های مطالعات خاورشناسی در بسیاری از شهرهای مهم اروپا تأسیس شدند که در آن‌ها زبان‌های عربی، فارسی و ترکی تدریس می‌شدند. قرآن به مثابه یک متن توجه غربیان متخصص در فیلولوژی (به زبانی ساده یعنی مطالعه یک فرهنگ از طریق بررسی متونی که پدید آورده) را به خود جلب کرد و آثار فراوانی را درباره قرآن تألیف کردند.

از قرن نوزدهم به این سو، به تدریج جریانی پدید آمد که بنا داشت فارغ از انگیزه‌های قرون وسطایی و دغدغه‌های نظام کلیسایی و در قالب مطالعه‌ای بی‌طرفانه و غیرجدلی به شناخت اسلام و قرآن بپردازد.

در اواسط قرن نوزدهم با پدید آمدن گفتمان خاورشناسی رفته‌رفته حوزه مطالعات اسلامی به عنوان حوزه مستقل





مفاهیم و پدیده‌هایی چون «فعالیت‌های تیشیری»، «اهداف استعماری» و از همه مهم‌تر «انگیزه‌های استشرافی» اشاره می‌شود. به‌راستی معتقدم که ما باید درباره این پدیده‌ها تحقیق جدی کنیم. شگفت‌انگیز است که ما همچنان در نقد محصولات پژوهشی غربیان درباره قرآن در سده بیست‌ویکم از تعبیری چون «قرآن پژوهی مستشرقان» استفاده می‌کنیم، درحالی‌که در دنیای جدید و پس از جنگ جهانی دوم و تغییر و تحولات اساسی در جغرافیای سیاسی جهان دشوار بتوان «انگیزه‌های استشرافی» را توضیح داد.

برای فهم بهتر مطالعات قرآنی در غرب چه ویژگی‌هایی برای آن می‌توان در نظر گرفت؟

سؤال بسیار خوبی است. من بی‌آنکه قصد شرح مفصل همه ویژگی‌ها را داشته باشم، صرفاً می‌کوشم با طرح چند نکته به روشن شدن پاسخ اندکی کمک کنم. نکته نخست اینکه باید توجه داشت که رشته مطالعات عهدین در غرب که سابقه طولانی‌تری دارد بر شکل‌گیری مطالعات قرآنی به شکل امروزی‌اش تأثیرگذار بوده، به نحوی که مبانی، روش‌ها و ویژگی‌های اصلی رشته مطالعات کتاب مقدس به نوعی به رشته مطالعات قرآنی انتقال یافته است.

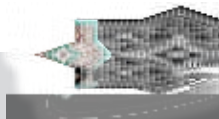
در قرن هجدهم و نوزدهم، فرایند نقد کتاب مقدس اعتقاد به وحی‌انیت عهدین را به حاشیه برد. بعدها، غربیان متخصص در زبان‌های سامی و آشنا با مطالعه تاریخی انتقادی عهدین با همان پیش‌فرض‌ها به سراغ قرآن رفتند و در مطالعه قرآن نیز همچون مطالعه عهدین پیش‌فرض‌های اعتقادی را بی‌ارتباط با کار پژوهش دانستند و کوشیدند این انگیزه‌ها و پیش‌انگاشته‌ها را در کار قرآن پژوهی داخل نکنند؛ بدین ترتیب، در مطالعه آثار قرآن پژوهی غربیان در دوره جدید باید به این نحوه نگرش آنان به متن مقدس توجه داشت.

دومین نکته آن است که مطالعات قرآنی در غرب عمدتاً به صورت



مطالعات اسلامی در غرب به‌طور عام و مطالعات قرآنی به‌طور خاص جای خود را به عنوان زمینه‌ای پژوهشی در محافل آکادمیک غربی پیدا کرده و به تدریج ویژگی‌های مورد نیاز برای تبدیل شدن به این وضعیت را یافته و همچنان با سرعتی فزاینده در حال گسترش و تکمیل است. پژوهش‌های منتشر شده در مطالعات قرآنی، همچون هر زمینه پژوهشی دیگر، غث و سمین دارد، قوی و ضعیف دارد، دقیق و نادقیق دارد

آکادمیک و دانشگاهی انجام می‌گیرد و به عبارتی جایگاه این مطالعات محافل علمی با معیارهای شناخته‌شده در گفتمان آکادمیک است نه کلیسا و محافل دینی با معیارهای اعتقادی و مذهبی. مسلماً در اروپا و آمریکا دانشکده‌ها و گروه‌های مطالعات قرآنی یا مثلاً چیزی شبیه به گروه یا دانشکده یا دانشگاه «قرآن و حدیث» وجود ندارد، آن‌گونه که در کشورهای اسلامی و کشور خودمان می‌بینیم؛ بلکه بسیاری از پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر به دست ما می‌رسد، بسته به کشورهای مختلف، در دانشکده‌های مطالعات ادیان، مطالعات زبان‌های سامی، مطالعات خاورمیانه و نظایر این‌ها در دانشگاه‌های معروف دنیا انجام می‌شود و از جانب مؤسسات بزرگ انتشار می‌یابد؛ بنابراین، رویکرد کلی آن‌ها به مطالعات اسلامی و قرآنی اساساً با رویکرد ما متفاوت است. آنان موضوع را به اهداف ترویجی و تبلیغی و مدافعانه بررسی نمی‌کنند بلکه پژوهش‌های آنان در قالب تحقیقات علمی است و شاخه‌ای از



پژوهش‌های کلی آنان درباره دین، زبان، تاریخ، ادبیات و نظایر این‌ها به شمار می‌آید. به همین دلیل است که در عمده موارد ساختار و محتوای قرآن پژوهی غربیان با آنچه ما در جامعه خودمان می‌بینیم کاملاً تفاوت دارد و حتی گاه لحن و حال‌وهوای مقاله‌ها یا کتاب‌ها برای برخی خوانندگان ایرانی ناخوشایند است.

نکته سوم اما این است که مطالعات قرآنی در غرب پدیده‌ای تک‌صدایی نیست و پژوهش‌گران این حوزه در غرب رهیافت‌ها و روش‌های گوناگونی دارند و از این رو نتایج کارهایشان متفاوت است. مطالعات قرآنی به مثابه یک زمینه مستقل و تمام‌عیار، پژوهشی گفتمانی متنوع و متکثر است به نحوی که شاید بتوان از حضور مکاتب گوناگونی در آن سخن گفت که برخی از آن‌ها شاید با برخی دیگر هیچ‌گونه سازگاری نداشته باشند. اسلام‌شناسان غربی نیز، همچون اسلام‌شناسان مسلمان و نظیر پژوهش‌گران هر رشته دیگری، زبان، فرهنگ، خاستگاه، مذهب و زمینه تحصیلی مخصوص به خود را دارند که حتماً در مبانی و رویکرد کلی آن‌ها به اسلام و قرآن اثرگذار بوده است؛ همان‌طور که در میان محققان مسلمان افراد ظاهرگرا و تأویل‌گرا یا سنتی و تجدیدنظرطلب وجود دارند، چه بسا تقسیم‌بندی‌های مشابهی را بتوان در میان محققان غربی یافت. بعید نمی‌نماید که محقق غربی به نظریه‌ای دست یابد که مؤید عقاید راست‌کیش‌ترین مسلمانان یا اصلاح‌گراترین آن‌ها باشد. نکته دیگری که مایلیم اشاره کنم آن است که در چند دهه اخیر دست‌اندرکاران مطالعات قرآنی در غرب لزوماً غربیان و غیرمسلمانان نیستند؛ در واقع، بخشی از آنچه در این سال‌ها به زبان‌های اروپایی و به‌ویژه انگلیسی درباره قرآن منتشر می‌شود نوشته محققان مسلمان است. در سال‌های اخیر، ارتباط محققان مسلمان و غیرمسلمان در غرب به نحو فزاینده‌ای در حال گسترش است. همایش‌های بین‌المللی با موضوع مطالعات آکادمیک

یک کتاب به عنوان استننا یاد کرد و آن هم کتابی است از ایگناتس گلدتسیهر، خاورشناس مجاری، با نام «گرایش‌ها در تفسیر قرآن»، که در ۱۹۲۰ میلادی منتشر شد. گلدتسیهر در این کتاب به بررسی تاریخ روش‌ها و گرایش‌های عالمان مسلمان در تفسیر قرآن پرداخت و به نوعی سنگ بنای شاخه‌ای از مطالعات قرآنی یعنی تفسیر پژوهی یا روش‌شناسی تفاسیر را گذاشت که تا آن زمان هم در غرب و هم در جهان اسلام بی‌سابقه بود و امروزه یکی از جذاب‌ترین موضوعات پژوهشی در مطالعات قرآنی به شمار می‌رود.

در نیمه دوم قرن بیستم و پس از پایان جنگ‌های جهانی اول و دوم، بحث‌هایی نوین به مطالعات قرآنی راه یافت و شاید بتوان این بازه زمانی را دوران شکوفایی مطالعات قرآنی در غرب به حساب آورد. رفته‌رفته حوزه‌های دیگر مطالعاتی نظیر مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، دین‌پژوهی و نقد ادبی به حوزه مطالعات قرآنی راه یافتند؛ هرچند خود این حوزه‌های پژوهشی نیز تا حدودی در غرب نوپا بودند، اما رهیافت‌ها و دستاوردهای آن‌ها موجب گسترش مرزهای مطالعات اسلامی و قرآنی شد؛ همچنین آثاری پدید آمدند که به طور جدی به مفهوم‌شناسی قرآن اختصاص یافتند. در این دوره بررسی مفاهیم اخلاقی، اعتقادی و حقوقی قرآن از یک‌سو و پژوهش درباره مفاهیم وجودشناختی و معادشناختی قرآن از دیگر سو عمده مباحث این آثار را تشکیل می‌دادند. دواثر مهم «توشیهیکو ایزوتسو» به زبان انگلیسی درباره معناشناسی قرآن از آثار شاخص این دوره‌اند. باید اضافه کنم که در نیمه دوم قرن بیستم شاهد حضور فعال برخی محققان مسلمان در دانشگاه‌های غربی هستیم. دو تن از مشهورترین چهره‌های دانشگاهی در آمریکا که هر دو اصالتاً پاکستانی بودند و آثارشان را به انگلیسی منتشر می‌کردند عبارت بودند از «داوود رهبر» و «فضل الرحمان»، که اولی کتابی درباره نظام اخلاقی قرآن نوشت

گایگر» و «تسودور نلدکه» تألیف شدند که امروزه همچنان الهام‌بخش مطالعات اخیرند. در پی اینان، تا اواسط قرن بیستم، نویسندگان مشهوری چون «ایگناتس گلدتسیهر»، «آرتور جفری» و «رودی پارت» آثار ماندگاری به جای گذاشتند. در نیمه دوم قرن بیستم بحث‌هایی نوین به مطالعات قرآنی راه یافت به نحوی که می‌توان آن را دوران شکوفایی مطالعات قرآنی در غرب به حساب آورد. در این فرصت اندک بی‌تردید نمی‌توانیم حتی فهرست‌وار به مهم‌ترین کتاب‌های تألیف‌شده در حوزه قرآن‌پژوهی در غرب اشاره کنیم.

تنها شاید بتوان نام شخصیت‌های سرشناس این حوزه را ذکر کرد و به برخی تألیفات شاخص آنان اشاره‌ای اجمالی داشت.

مطالعات قرآنی در غرب پدیده‌ای تکصدایی نیست و پژوهش‌گران این حوزه در غرب رهیافت‌ها و روش‌های گوناگونی دارند و از این رو نتایج کارهایشان متفاوت است. مطالعات قرآنی به مثابه یک زمینه مستقل و تمام‌عیار، پژوهشی گفتمانی متنوع و متکثر است به نحوی که شاید بتوان از حضور مکاتب گوناگونی در آن سخن گفت که برخی از آن‌ها شاید با برخی دیگر هیچ‌گونه سازگاری نداشته باشند

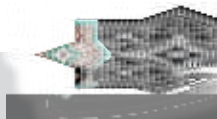
در امتداد تألیف نلدکه که ویراست نخست آن در ۱۸۶۰ میلادی به چاپ رسید کسانی چون «ریچارد بل» بریتانیایی و «رژری بلاشر» فرانسوی آثاری شاخص درباره تاریخ نزول و تدوین و قرائات قرآن تألیف کردند. از جمله افراد قابل ذکر در این دوره همچنین آرتور جفری انگلیسی است که پروژه او تهیه متنی انتقادی از قرآن بر مبنای مصاحف و قرائات مأثور بود. اثر مهم جفری درباره واژه‌های دخیل قرآن نیز در این دوره تألیف شد که علاوه بر اینکه بخش‌هایی از آن متأثر از آثار پیشینیان در این باره بود، حاوی نکات و اطلاعات جدید و ارزشمندی بود که الهام‌بخش آثار پس از خود شد. در مجموع، در نیمه نخست قرن بیستم عمده نوشته‌ها یا در امتداد اثر گایگر به بررسی خاستگاه‌های اسلام و ارتباط قرآن با منابع یهودی و مسیحی می‌پرداختند یا با تداوم اثر نلدکه به تاریخ انتقادی متن قرآن و تاریخ‌گذاری آیات و سوره یا سبک زبان قرآن اختصاص داشتند. اما از این حیث می‌توان از

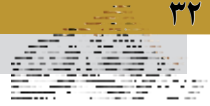
قرآنی، تدریس استادان غیرمسلمان در دانشگاه‌های جهان اسلام، حضور محققان و دانشجویان مسلمان در مؤسسات غربی در مقاطع دکتری و پس‌دکتری و همچنین گردش آزاد اطلاعات از طریق اینترنت فرصت‌های همکاری علمی میان این دو گروه را تسهیل و تسریع کرده است. بنابراین، به خلاف گذشته، نباید نوشته یا پژوهشی درباره قرآن و اسلام را به مجرد اینکه به زبانی اروپایی است کنار گذاشت و گمان برد که محقق غربی آن را نوشته است. به علاوه، حتی اگر این نوشته‌ها به قلم مسلمانان نباشد، همین حضور فیزیکی دانشجویان و محققان مسلمان در محافل آکادمیک غربی و ارتباطات الکترونیکی و مجازی آن‌ها با هم‌قطاران غربی بر چندوجهی مطالعات قرآنی در غرب اثرگذار خواهد بود.

بی‌تردید نکات روشن‌گر دیگری هم می‌توان افزود، اما برای پرهیز از تطویل توضیحاتم را این‌گونه جمع‌بندی می‌کنم که مطالعات اسلامی در غرب به طور عام و مطالعات قرآنی به طور خاص جای خود را به عنوان زمینه‌ای پژوهشی در محافل آکادمیک غربی پیدا کرده و به تدریج ویژگی‌های مورد نیاز برای تبدیل شدن به این وضعیت را یافته و همچنان با سرعتی فزاینده در حال گسترش و تکمیل است. پژوهش‌های منتشرشده در مطالعات قرآنی، همچون هر زمینه پژوهشی دیگر، غث و سمین دارد، قوی و ضعیف دارد، دقیق و نادقیق دارد. اما برای فهم عمیق این زمینه پژوهشی باید این آثار را به زبان اصلی آن‌ها خواند، آن‌هایی را که ارزش دارد ترجمه کرد، سیر تاریخی و گونه‌شناسی آن‌ها را به‌دقت مطالعه کرد و البته آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار داد. نکته مهم اما رعایت آداب و قواعد پژوهشی برای مواجهه با این آثار است.

از میان آثار قرآن‌پژوهی در غرب، چه آثار شاخصی را می‌توان معرفی کرد؟

در نیمه دوم قرن نوزدهم آثار دوران‌ساز «گوستاو وایل»، «آبراهام





و دومی اثری درباره مضامین اساسی قرآن تألیف کرد.

در نیمه قرن گذشته نیز آثار متعددی درباره خاستگاه قرآن تألیف شد که کار «گوتتر لولینگ» و «کریستف لوکسنبرگ» که هر دو به آلمانی منتشر شدند شایان ذکرند. در هر دوی این آثار تأکید بر برجسته کردن فرضیه خاستگاه مسیحی قرآن است. لوکسنبرگ (که نام مستعار نویسنده است) مدعی است که از قرآن خوانشی سریانی کرده و صورت اصلی سریانی بسیاری از واژه‌های قرآنی را به دست داده است. هر دوی این آثار حتی برای خود غریبان نیز تا حدی نامتعارف بود، گرچه دومی تأثیر بیشتری بر محافل آکادمیک گذاشت و البته نقدهای متعددی بر آن نوشته شد.

در نیمه دوم قرن بیستم همچنین سه کتاب اثرگذار تألیف شدند که از قضا هر سه در سال ۱۹۷۷ انتشار یافتند: «جان ونزرو» (مطالعات قرآنی، منابع و روش‌های تفسیر متن مقدس)، کتاب «جان برتن» (تدوین قرآن)، و کتاب «مایکل کوک» و «پاتریشیا کرون» (هاجریسیم، ایجاد جهان اسلام). هر سه این آثار خواسته‌اند تا به نوعی تاریخ سده‌های نخستین اسلامی و شکل‌گیری و تدوین متن قرآن را بازسازی کنند. از میان این سه اثر، تألیف ونزرو بیش از بقیه در پژوهش‌های بعدی تأثیر گذاشت و نقد و تبیین‌های فراوانی را از جانب دیگر محققان در پی داشت. کسانی چون «نورمن کالدر»، «اندرو ریپین» و «جرالد هاوتینگ» در کتاب‌ها و مقاله‌هایشان در دهه‌های اخیر کمابیش به نوعی شارح و مدافع دیدگاه‌های او بوده‌اند.

محققان مسلمان و غربی در حوزه مطالعات قرآنی تا چه اندازه با یکدیگر در ارتباطند؟

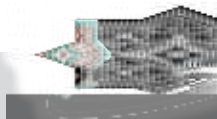
پژوهش‌های محققان غربی در طول تاریخ پرنشیب و فرزان آن تا اواسط قرن گذشته به نحوی مستقل عمل کرده و تعامل چندانی با مسلمانان نداشته است. طبیعتاً این عدم ارتباط بیش از هر چیز به تفاوت‌ها و اختلاف‌های



مبنایی پیش‌فرض‌ها و روش‌های این دو گروه در فهم و تحلیل منابع دین اسلام بوده است. به همین سبب، آرای اسلام‌شناسان غربی در زمینه قرآن‌شناسی اغلب با بی‌اقبالیتی و کم‌توجهی مخاطبان مسلمان، به‌ویژه مؤمنان و معتقدان سنتی به اسلام، مواجه شده است؛ اما شواهد و قرائن همگی مؤید این واقعیت‌اند که از دهه‌های پایانی قرن بیستم این وضعیت دست‌خوش تغییر و دگرگونی شده است. یکی از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز این دگرگونی آن است که سالانه دانشجویان مسلمان بسیاری در پی مدارج عالی در مطالعات قرآنی و دیگر شاخه‌های مرتبط به دانشگاه‌های مهم اروپا، آمریکا و کانادا وارد می‌شوند، که بسیاری از آنان فرزندان نسل‌های بعدی مهاجران مسلمان به بریتانیا، فرانسه، آلمان و آمریکای شمالی در دوران پس از استعمارند.

از حدود یک‌صد و پنجاه سال اخیر به این سو انگیزه‌های اسلام‌شناسی در غرب از دغدغه‌های کلیسایی و جدل دینی فاصله گرفته و انگیزه‌های آکادمیک و علمی جایگزین آن شده است. در گذشته دور و به اصطلاح در سده‌های میانه، ادبیات حاکم بر روابط ادیان گفتمان غالب جدل و ردیه‌نویسی و دفاعیه‌نگاری بود و در سوی دیگر نیز عالمان مسلمان عمدتاً در مواجهه با دیگر ادیان به همین روش عمل می‌کردند

زمینه‌های آموزشی و پیش‌فرض‌های آکادمیک این دانشجویان با همتایان غیرمسلمان آن‌ها تقریباً مشابه است و همین امر موجب کمرنگ‌شدن خط‌کشی‌ها و مرزهای پدیدآمده در ادوار پیشین میان این دو گروه شده است. بی‌شک اینترنت و شبکه‌های اجتماعی نیز نقش مهمی در تسریع و تسهیل مبادلات گسترده علمی میان محققان مسلمان و غیرمسلمان در سراسر دنیا داشته است. در مجموع باید گفت که در دو سه



دهه اخیر به سبب همین تعامل‌ها و تبادل‌های روزافزون فضای مطالعات اسلامی در غرب به‌طور کلی سویه هم‌دلانه‌تری به خود گرفته و فضای گفتگو بیش از پیش گشوده شده است. یکی از مهم‌ترین نمودهای چنین فضایی پیدایی ایده تدوین و انتشار دایرةالمعارف ویژه قرآن در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم است. به گفته متولیان این دایرةالمعارف، انتشار آن گامی برای ایجاد نزدیکی و تعامل بیشتر میان پژوهش‌های مسلمانان و غیرمسلمانان درباره قرآن بوده است. درباره این دایرةالمعارف و ترجمه فارسی آن که من هم در زمره مترجمان و ویراستاران آن بودم، مقاله‌ای نوشته‌ام که در شماره مهرماه نشریه «کتاب ماه دین» منتشر خواهد شد.

وضعیت ترجمه مطالعات قرآنی غریبان در ایران چگونه بوده است؟

در چند دهه اخیر در ایران برخی از کارهای شاخص مطالعات قرآنی به زبان فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است، هرچند تعداد آن‌ها در مقایسه با حجم کارهای منتشر شده به زبان‌های اروپایی واقعاً ناچیز است. در گذشته‌ای نسبتاً دور دو اثر مهم توشیهیکو ایزوتسو، فلسفه‌دان و اسلام‌شناس ژاپنی، در حوزه معناشناسی مفاهیم کلیدی قرآن به قلم «احمد آرام» و «فریدون بدره‌ای» ترجمه شده‌اند. پدره‌ای خدمت دیگری نیز به جامعه قرآن‌پژوهی کرده یعنی ترجمه کتاب مهم آرتور جفری که شامل تحقیقی درباره واژه‌های دخیل غیرعربی در قرآن است. کتاب دیگر اثری از «ریچارد بل» با بازنگری «ویلیام موننگمیری» وات درباره موضوعاتی چون تاریخ نزول، تدوین و قرائات قرآن است که «بهاء‌الدین خرمشاهی» آن را به فارسی برگردانده است. علاوه بر این کتاب‌ها که همگی ترجمه از انگلیسی بوده است، «محمود رامیار» نزدیک به پنجاه سال پیش کار ترجمه اثری فرانسه از رژی بلاشر، عرب‌شناس مشهور، را انجام داد و آن را همراه با تعلیقاتی با عنوان «در آستانه



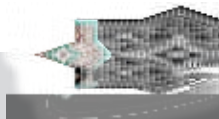
است بیش از هشتاد سال پس از تألیفش به فارسی ترجمه می‌شود، آن هم از روی ترجمه عربی کتاب. البته ارزیابی ترجمه کتاب و تعلیقات آن نیز خود مجالی دیگر می‌طلبد.

مواجهه جامعه قرآن‌پژوه ما با مجموعه مطالعات قرآنی در غرب چگونه بوده است؟

مطالعات قرآنی غرب در ایران تقریباً هیچ‌گاه به طور جدی مطالعه و نقد نشده است. منابع درسی و منابع آزمون‌ها در رشته‌های مرتبط با مطالعات قرآنی در دانشگاه‌های مختلف کشور از این منابع خالی است؛ دانشجویان در انتخاب موضوع پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی کمتر سراغ آن‌ها می‌روند؛ در بخش کتاب‌شناسی در کتاب‌هایی که حتی مستقیماً با این موضوعات ارتباط دارند خبری از این منابع نیست؛ این‌ها به همراه بسیاری شواهد دیگر مؤید این مدعاست.

بی‌شک آنچه امروزه از آن با تعبیر «مطالعات قرآنی در غرب» یاد می‌شود زاینده تحولات تاریخی و متأثر از رخدادهای گوناگون فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. درست همان‌طور که نویسندگان مسلمان به کتاب‌های مقدس ادیان دیگر به ویژه یهودیت و مسیحیت توجه کرده‌اند، محققان غیرمسلمان به ویژه عالمان یهودی و مسیحی نیز به قرآن گرایش داشته‌اند

دانشجوی ما و گاه حتی استاد ما اطلاعی از آثار مرتبط در این حوزه ندارند و تمایلی به استفاده از این آثار نشان نمی‌دهند، درحالی‌که شاید بتوان گفت مطالعات قرآنی به ویژه در این سال‌ها یکی از پویاترین و بانشاط‌ترین حوزه‌های مطالعاتی دست‌کم در شاخه‌های مربوط به مطالعات ادیان است. چنانچه در ذهن‌های محققان این حوزه در جامعه ما موانعی همچون ناآشنایی با زبان بیگانه برطرف شود، شاید



قرآن «منتشر کرد». از دیگر آثار مهم ترجمه‌شده غیرانگلیسی کتاب مشهور ایگناتس گلدتسیهر مجاری درباره گرایش‌های مسلمانان در تفسیر قرآن است که ترجمه‌ای فارسی از آن حدود ده سال پیش منتشر شد.

در سال‌های اخیر، مقاله‌ها در مقایسه با کتاب‌ها، از حیث کمیت، وضعیت بهتری داشته‌اند. مقاله‌های متعددی عمدتاً از زبان انگلیسی به فارسی برگردانده شده‌اند و در نشریه‌ها و گاه در قالب کتاب‌هایی شامل مجموعه مقالات به چاپ رسیده‌اند. از جمله در سال ۱۳۸۹ کتابی با عنوان «رهیافت‌هایی به قرآن» شامل سیزده مقاله از محققان غربی زیر نظر بنده منتشر شد؛ همچنین در سال جاری دوست خوبم آقای «مرتضی کریمی‌نیا» مجموعه‌ای از مقالاتی را که در سال‌های گذشته ترجمه کرده بود در قالب کتابی با عنوان «زبان قرآن تفسیر قرآن» چاپ کرد؛ همچنین ترجمه جلد نخست یکی از آثار مهم و مرجع غربی یعنی دایرةالمعارف قرآن در بهار امسال به همت انتشارات حکمت منتشر شد و کار انتشار مجلدات بعدی آن تا سه سال آینده انجام خواهد شد.

در مجموع باید بگویم که ما دست‌کم در حوزه ترجمه آثار مطالعات قرآنی غربیان به زبان فارسی فاصله بسیار زیادی تا وضعیت مطلوب داریم. اگر بخواهم مشتی نمونه خروار را مطرح کنم باید از ترجمه یکی از آثار مهم در مطالعات قرآنی غربیان یاد کنم. یکی از آثار کلاسیک در تفسیر پژوهی کتاب مشهور ایگناتس گلدتسیهر درباره گرایش‌های مسلمانان در تفسیر قرآن است که اصل آلمانی آن در سال ۱۹۲۰ در لیدن به چاپ رسید. سی سال پس از تألیف، این کتاب به زبان عربی برگردانده شد و بیش از پنجاه سال بعد به زبان فارسی ترجمه شد، آن هم با توضیحات و تعلیقات فراوان. همین یک نمونه وضعیت ارتباطی ما را با دنیای مطالعات قرآنی در غرب به خوبی نشان می‌دهد. کتابی که به اذعان همگان آغازگر سنت تفسیر پژوهی بوده

بتوان به آینده امیدوارتر بود. وضعیت عمومی در مواجهه با این مطالعات عمدتاً به این شکل است که ناقد همواره در پی اثبات غرض‌ورزی و کم‌دانشی محققان غربی نسبت به اسلام و قرآن است و نقد عالمانه و محققانه چندان جایی ندارد. نتیجه ناگزیر چنین تلقی و مواجهه‌ای با مطالعات قرآنی در غرب همین خواهد شد که مطالعات اروپایی‌زبان در مکتوبات قرآن‌پژوهی ایران به مثابه بخشی از ادبیات موضوع به شمار نرفته‌اند و نمی‌روند.

در یکی دو دهه اخیر متأسفانه تلقی نادرستی در مواجهه با مطالعات قرآنی غربیان در جامعه ما رواج یافته است. اصولاً به نظر می‌رسد که تصور عمومی و حتی تصور بسیاری فعالان علمی و دانشگاهی ما این است که در هر پژوهش قرآنی منابع فارسی و عربی مسلمانان کافی‌اند و به مطالعه دیگر منابع نیازی نیست. بر اساس این تلقی عمومی، چنانچه نیازی به مطالعه آثار غیرمسلمانان و غربیان باشد، صرفاً از سر اجبار و برای دفع و رفع شبهات مطرح شده در آن‌هاست و فایده احتمالی ترجمه این آثار آن است که نقدی مفصل بر آن‌ها صورت بگیرد تا از این طریق غرض‌ورزی غیرمسلمانان و کم‌دانشی و بی‌اطلاعی نویسندگان غربی درباره قرآن بار دیگر هویدا شود. اتفاقی که در این قبیل تلاش‌ها رخ می‌دهد از این قرار است که ناقد عموماً مطابق با الگویی معین و گاه حتی بدون آشنایی با زبان و ادبیات اثر مورد نظر به نقد «شبهات مستشرقان درباره قرآن» می‌پردازد و نتیجه کلی این نوع نقد که ناقد به نحو پیشینی از آن باخبر و به آن مطمئن است چیزی نیست جز یادآوری اهداف مغرضانه مستشرقان و اثبات بی‌اطلاعی اسلام‌شناسان غربی از آموزه‌های اسلامی؛ درحالی‌که در بسیاری موارد می‌توان نشان داد که چنین نتیجه‌ای ناشی از بدفهمی متن و زمینه یک اثر خاص و ناآشنایی با مبانی و رهیافت نویسنده در نگارش آن اثر است.